

نامه پاریسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲

ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصرخسرو قبادیانی

شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

ناصرخسرو و تاریخنگاری

صادق سجادی^۱

درباره ناصرخسرو، به عنوان نویسنده‌ای فیلسوف، ادیب و شاعری توانا، متفکری اسماعیلی مذهب و جهانگردی پرآوازه و عقلگرا، سخنها رانده‌اند و اندیشه‌هایش را سفته و سنجیده‌اند؛ با این همه به نظر می‌رسد که هنوز جنبه‌هایی دیگر از پهنه حیات فکری و معنوی او می‌تواند محل بررسی و دقت قرار گیرد. از آن میان باید به نوع و شیوه نگاه ناصرخسرو به حوادث ایام و تلقی‌اش از تاریخ بشر یعنی تاریخنگاری و مسئله تدوین تاریخ، یعنی تاریخنگاری او اشاره کرد. آنچه پس از این خواهد آمد تنها طرحی کلی از اندیشه‌ای است که باید با تحقیقات گسترده‌تر، سامان یابد و عرضه گردد.

راستی آن‌که ناصرخسرو در آثار مکتوب خود، تا آنجا که فعلاً بررسی شده، به صراحت در این ابواب سخن نگفته است؛ اما توغل در برخی آرا و سخنان او نشان می‌دهد که وی به عنوان مردی اهل اندیشه و نظر، در این زمینه‌ها نیز صاحب دیدگاه‌هایی، گرچه مخالف عقاید رایج، بوده است. نخست باید به این نکته بس مهم اشاره کرد که ناصرخسرو در عهدی می‌زیسته که خاصه در قلمرو خلافت شرقی، بسیاری از دیوانسالاران و

۱. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

دیرپیشگان به سبب ارتباط و آشنایی با مسائل حکومتی و دسترسی به اسناد دولتی و همزمانی با بسیاری از حوادث، که برخی را خود دیده یا گزارش آنها را به یک واسطه شنیده‌اند، به نگارش تاریخ روی آوردند و برخی از آثارشان از نمونه‌های ارجمند تاریخ ایران و اسلام به شمار می‌رود. از آن میان می‌توان به ابوالفضل بلعمی و یاران دیوانی‌اش، ابوالفضل بیهقی، ابوعلی مسکویه، ابونصر عتبی، ابوالشرف جرفادقانی اشاره کرد. این سنت به روزگاری دراز، لااقل در شبه‌قاره هند تا اواخر ایام گورکانیان، دوام داشت. از این رو ممکن است این پرسش برای هر کس مطرح گردد که چرا ناصر خسرو صاحب سفرنامه، که سالیانی دراز در پهنه وسیعی از دنیای اسلامی آن روزگار، در عهدی خطیر و پرکشمکش، سیاحت کرده، هیچ تمایلی به گردآوری گزارشهای تاریخی و ثبت حوادثی که خود دیده یا شنیده و خوانده، نشان نداده است. در حالی که وی، به تبع عقاید خاص مذهبی، بی‌گفت‌وگو گرایشهای خاص سیاسی نیز داشته و مثلاً نگارش اثری درباره تاریخ خلفای فاطمی و حوادث سیاسی و اجتماعی قلمرو ایشان، که وی لااقل از ۴۵۳ ق سرسپرده آنان بود، با توجه به مرتبه علمی و ادبی‌اش، می‌توانست او را در زمره مورخان برجسته آن عصر و دوره تاریخی قرار دهد. یا آنجا که از امیر اسماعیلی بدخشان، علی بن اسد بن حارث، با تبجیل و تکریم بسیار یاد می‌کند، با آنکه حوادث مهمی بر او گذشته و بدخشان را مستقل از دولت بزرگی چون دولت سلاجقه اداره می‌کرد، ابداً به هیچ‌یک از آن معانی در جایی اشاره نکرده است. باید دید چه چیزی او را از این کار مانع آمده است؟ هم اینجا باید متذکر شد که شرح احوال خودنوشت منسوب به ناصر خسرو، که در آتشکده آذر آمده و مشتمل بر ذکر بعضی حوادث تاریخی و اظهار نظر درباره خلفا و فرمانروایان است، بی‌گمان مجعول است و قطع نظر از اغلاط تاریخی، با زبان و بیان ناصر خسرو به کلی بیگانه می‌نماید.

به دیده ناصر خسرو، «کلام» که از آن در مباحث فلسفی و عقلی به «امر» نیز تعبیر کرده، جلوه گاه و جامه هر آن چیزی است که انسان می‌اندیشد و می‌بیند و می‌شنود و دوست دارد آن را برای بهره دیگران ثبت کند، ذاتی بس شریف است که چون با «عقل» متحد گردد، نخستین آفریده، و آنگاه جهان هستی از آن پدید می‌آید. «کلمه» سبب همه بودنیهاست و هرچه «هستی» نام می‌گیرد در «کلمه» است. از آن سوی، اعتقاد اسماعیلیه به ادوار زمان و وجود امام برای هر دور به گونه‌ای که در دور آخر با ظهور مهدی، عالم سفلی به عالم علوی می‌پیوندد و حس با معنی متحد می‌شود و «افاضت عقل کلی را به تمامت می‌پذیرد»، بی‌گمان به این نتیجه منجر می‌گردد که «تاریخ» این جهان را انعکاس جریان هستی در آن جهان

بدانند: بازتاب عالم معنی در جهان حسی. یعنی در پایان هر دور و آغاز هر دور جدید، سر دیگری آشکار می‌گردد و انس و وصل با عقل استوارتر می‌شود تا در دور آخر، که تاریخ این جهانی نیز به دور نهایی می‌رسد، یک تن محل «عقل کلی» و مجلای همه تاریخ می‌گردد و همه خلق را تحت فرمان خویش می‌آورد. چیرگی چنین کسی، حکومت مطلق عقل است، و کار او زمان این جهانی یعنی سرنوشت «تاریخی» دنیا را به پایان می‌برد و آن را به تاریخ اخروی متصل می‌گرداند. بنابراین:

۱. تاریخ، به دیده ناصر خسرو، تحول آدمی و جهان از حس به عقل است. یعنی تاریخ عقلانیت بشر و تحول «ادوار» به سوی خرد استوارتر است. هرچه ادوار بیشتری پس پشت نهاده شود، سرنوشت یا تاریخ انسان عقلانی‌تر می‌شود.

۲. تاریخ دنیوی بازتاب تاریخ اخروی است. در حقیقت بر کل هستی در هر دو جهان یک اراده و یک سرنوشت و یک تاریخ حکمفرماست.

۳. تاریخ فرآیندی ضروری و پیوسته است.

۴. صفات ضرورت و حتمیت، پیوستگی، عقلانیت متکامل و بازتابی سرنوشت اخروی در تاریخ دنیوی، همه بدان معنی است که جهت یا جهات آن به خواست و اراده اجزا و افراد تغییر نمی‌کند.

۵. بنابراین تجربه آموزی از حوادث تاریخ یا دیگر اهدافی که مورخان برای تاریخ تصور کرده‌اند، وجهی نخواهد داشت.

۶. حتی اگر بتوان برای تاریخنگاری وجهی معقول تصور کرد، لاجرم باید از جمله مظاهر و مجله‌های «کلام» و «امر» و به تبع آن، امری شریف و مقدس تلقی گردد و نباید مظروف چیزهای آلوده به ناراستیها، و خلاف عقل و فطرت قرار گیرد.

۷. آنچه درباره حوادث تاریخی خواننده و شنیده می‌شود، و حتی تلقی هر کس از حوادثی که خود دیده یا در آن دست داشته، آمیخته به اغراض و کژفهمی و ناراستی است. پس ثبت و ضبط گزارشهای موسوم به روایات تاریخی، نه تنها تجربه آموز نیست، بلکه دستیازی به امری خلاف مسیر ضروری حرکت تاریخ است؛ مگر آن که معیاری دقیق برای تمایز صحیح از سقیم و راست از ناراست وجود داشته و با دقت و وسواس تمام هر آنچه را که خلاف عقل و فطرت است به دور بریزیم.

به نظر می‌رسد ناصر خسرو با همین تحلیل، و از آنجا که چنین غریب و سنجشی را در روایات تاریخی ناممکن می‌دیده، اصلاً به تاریخنگاری نپرداخته و بلکه بدان اعتقاد نیز

نداشته است؛ در حالی که از برخی آثارش مانند دیوان اشعار و سفرنامه برمی آید که در تاریخ ایران و اسلام، خاصه تاریخ تشیع و ادیان ایرانی، اطلاعات گسترده داشته است. بی‌گمان از این روست که وی در سفرنامه از حوادث تاریخی معاصرش یاد نکرده و غالباً به ثبت آنچه دیده و واقع بوده بسنده کرده و اگر به‌ندرت و به‌ضرورت از مسموعات خود چیزی آورده، آن را با تردید و بی‌التزام به صحت آن نقل کرده است (مثلاً: سفرنامه، ۷۵). سرانجام به همین سبب است که ناصرخسرو برای «اکنون» و «حال» در سیر حیات اعتبار بیشتری قائل است و «گذشته» و «آینده» را دو حاشیه آن می‌شمارد و بر آن است که «عمر هرکس تا به وقت وفات او» همه «امروز» است؛ و خود همه‌جا از «امروز» سخن می‌گوید و به گذشته نمی‌نگرد.

کتابنامه

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، به کوشش سید جعفر شهیدی، تهران ۱۳۳۷ ش.
- مسکوب، شاهرخ، «معنای عقل در اندیشه ناصرخسرو»، چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران ۱۳۷۱ ش.
- ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین، جامع‌الحکمتین، به کوشش هنری کرین و محمد معین، تهران ۱۳۶۳ ش.
- _____، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران.
- _____، دیوان اشعار، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران ۱۳۵۷ ش.
- _____، زاد‌المسافرین، به کوشش محمد بذل‌الرحمن، برلین ۱۳۴۱ ش.